

لاشهی لطیف

آگوستینا باستریکا

ترجمه‌ی سحر قدیمی



- جهان‌نو -

www.ketab.ir

www.ketab.ir

سرشناسه: باسترریکا، آگوستینا ماریا

Bazterrica, Agustina Maria

عنوان و نام پدیدآور: لاشه‌ی لطیف / آگوستینا باسترریکا، سحر قدیمی

مشخصات نشر: تهران: نشر چشمه، ۱۴۰۱

مشخصات ظاهری: ۲۱۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۱۰۳۸-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Tender is the flesh: a novel, 2020

موضوع: داستان‌های آرژانتینی-- قرن ۲۱ م

موضوع: Argentine fiction--21st century

شناسه‌ی افزوده: قدیمی، سحر، ۱۳۵۷، مترجم

ردمبندی کنگره: PQV۷۹۸/۴۱۲

ردمبندی دیویی: ۸۶۳/۷

شماری کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۱۷۳۳۲

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیا

نشر چشمه: ناشر ادبیات خانوادگی فرهنگی چشمه

لاشهی لطیف
آگوستینا باستریکا
ترجمه‌ی سحر قدیمی

ویراستار: ونوس قدیمی
مدیر هنری: فواد فراهانی
همکاران آمادسازی: فاطمه دانشمند، زهرا بازیان شتربانی
لیتوگرافی: باختر
چاپ: دالاهو
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ اول: پاییز ۱۴۰۲، تهران
چاپ چهاردهم: تابستان ۱۴۰۳، تهران
ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۱۰۳۸-۵

قیمت: ۲۳۰۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی خانواده‌ی فرهنگی چشمه: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب فروشی چشمه‌ی کریم خان: تهران، خیابان کریم خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۶۶ — کتاب فروشی چشمه‌ی کورش: تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۹ — کتاب فروشی چشمه‌ی کارگر: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳ — کافه کتاب گیلگمش: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان عضدی جنوبی (آبان)، ابتدای خیابان جعفر شهر (سپند)، پلاک ۷۲. — کتاب فروشی چشمه‌ی دانشگاه: تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی دانشگاه تهران، بین فخر رازی و دانشگاه، پلاک ۱۲۰۶. تلفن: ۶۶۴۷۹۴۷۰ — کتاب فروشی چشمه‌ی جم: تهران، نیاوران، جماران، مجتمع تجاری جم‌سنتر، طبقه‌ی دوم، پلاک ۱۱. تلفن: ۲۶۴۵۰۸۷۲ — کتاب فروشی چشمه‌ی فلامک: تهران، شهرک غرب، خیابان استاد شجریان (فلامک شمالی)، نبش نوزدهم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۷۲۰۹۵ — کتاب فروشی چشمه‌ی بابل: بابل، خیابان مدرس، نبش مدرس ۲۱، مرکز خرید پلازا، طبقه‌ی سوم، واحد ۳۱۱. تلفن: ۲-۴۴۴۲۳۰۷۱ (۰۱۱) — کتاب فروشی چشمه‌ی دلشدگان: مشهد، بلوار وکیل آباد، بین وکیل آباد هجده و بیست (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷ (۰۵۱) — کتاب فروشی چشمه‌ی دلشدگان آرمیتاژ: مشهد، بلوار وکیل آباد، بلوار هفت‌تیر، مجتمع تجاری آرمیتاژ، طبقه‌ی سوم. — کتاب فروشی چشمه‌ی رشت: رشت، خیابان معلم، میدان سرکل، کوچه‌ی هفدهم. تلفن: ۲۱۴۹۸۴۸۹ (۰۹۰) — کتاب فروشی چشمه‌ی البرز: کرج، عظیمیه، بلوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهرادمال، طبقه‌ی پنجم. تلفن: ۳۵۷۷۷۵۰۱ (۰۲۶)

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

پخش کتاب چشمه:

۷۷۷ ۸۸ ۵۰۲

آن که با هیولا دست و پنجه نرم می کند باید بیاید که خود در این میانه هیولا نشود. اگر دیری
در مفاکی چشم بدوزی، آن مفاک نیز در تو چشم می دوزد.

فریدریش نیچه

www.ketab.ir

مقدمه‌ی مترجم

درباره‌ی کتاب

لاشه‌ی لطیف، نوشته‌ی آگوستینا باستریکا، روایت جهانی در آینده است که در آن گوشت حیوانات به ویروسی مرگ‌بار آلوده شده است و مصرفش برای انسان زیان‌بار. از این رو حکومت حیوانات را معدوم و باغ‌وحش‌ها را خالی و مصرف گوشت حیوانات را ممنوع کرده است. ظاهراً در چنین جهانی خوردن گوشت باید به حسرت و اندوه تبدیل شود، اما چنین نیست، چون بشر راه‌حلی یافته که در ابتدا پنهان بود، اما رفته‌رفته مورد تأیید همگان قرار گرفت و قانونی شد و سازوکاری دقیق پیدا کرد.

در لاشه‌ی لطیف با مارکوس همراه می‌شویم؛ مردی که برای فرزندش سوگواری می‌کند، به پدرش عشق می‌ورزد و از خواهر متکبر، شوهر ثروتمند و فرزندان عجیب و غریب‌شان بیزار است. مارکوس همچون یک راهنما ما را در سفری به گوشه‌وکنار این جهان ترسناک همراهی و جزئیات زندگی در آن را برای مان آشکار می‌کند.

نویسنده باثری سرد و خشک و عاری از احساس، همچون ناظری بی‌اعتنا، فقط اتفاقات هولناک و نفرت‌انگیز را روایت می‌کند و از تحلیل رویدادها دوری می‌جوید. او این جهان را چنان عادی نشان می‌دهد که خواننده گام‌به‌گام از دنیای آشنای پیرامونش فاصله می‌گیرد و تقریباً همه چیز را در این پادآرمانشهر تهی از مفاهیم می‌پذیرد. از این جا به بعد باستریکا خواننده را به انتخاب

وامی دارد: در این جامعه‌ی ترسناک چه قدر می‌توانید خودتان باشید؟ چه قدر می‌توانید مقاومت کنید و ناامیدی را پس بزنید؟ و مهم‌تر آن که کسانی که ظاهراً در دسته‌ی «نیک» ها قرار می‌گیرند واقعاً با کسانی که خود محکوم می‌کنند تفاوتی دارند؟

داستان تردیدهایی اساسی درباره‌ی ایمان، چارچوب‌های اخلاقی، حفظ میراث بشری و توانایی افراد در کارهایی که اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسند مطرح می‌کند و فضای سنگین و اورول‌گونه‌اش بیش از هر چیز از تسلط حکومت‌ها، خشونت‌ورزی، تهی شدن جهان انسانی از حس و شعور و غلبه‌ی تدریجی شر بر خیر حکایت دارد.

درباره‌ی نویسنده

آگوستینا باسترلیکا متولد ۱۹۷۴ در بوئنوس آیرس، از دانشکده‌ی هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شد. زندگی را با نوشتن داستان‌های کوتاه شروع کرد و با نوشتن لاشه‌ی لطیف در سال ۲۰۱۷ به شهرت رسید. این رمان که برنده‌ی جایزه‌ی ادبیات داستانی کلارین است به‌یوشی زبان ترجمه شده است. تازه‌ترین اثر او، مجموعه داستان نوزده پنجه و یک پرده‌ی سیاه، در سال ۲۰۲۳ منتشر شد. وی در حال حاضر در بوئنوس آیرس زندگی می‌کند و در برگزاری کلاس‌های نویسندگی و نمایشگاه‌های نقاشی فعالیت دارد.

پادآرمانشهر آرژانتینی*

جاستین جردن

به باور شخصیت اصلی این رمان پادآرمانشهری آرژانتینی «کلماتی وجود دارند که روی جهان سرپوش می گذارند.» امروزه در دنیای کشاورزی صنعتی شده ما از «جعبه های بارداری» و «زمان بندی لقاح» سخن می گویم. در دنیای این رمان، که پس از تولید حیوانات بر اثر یک همه گیری جهانی آدم خواری به رویکردی عادی تبدیل شده استفاده از کلمات خوشایند ضروری تر است. مارکوس کارخانه ای را اداره می کند که هدفش سلاخی انسان هاست و بنابراین با تمام مراحل کار کاملاً آشناست. «کارخانه ی تولید گوشت با چند مرکز زادوولد همکاری می کند، اما برای او فقط مراکزی اهمیت دارند که بیش ترین رأس را در چرخه ی تولید گوشت تأمین می کنند.»

مارکوس نیازمندی های قصابی ها، دباغ خانه ها، آزمایشگاه ها و حتی شکارگاه مرموزی را تأمین می کند و راهنمای مادر رویارویی با وحشت و هراس است. «رأس»ی را نشان مان می دهد که کشته و سلاخی می شود. روندی آشنا برای هر کس که به کشتارگاهی رفته باشد. به ما می گوید گوشت درجه یک چگونه بدون داروهای تسریع کننده و اصلاح ژنتیک پرورش داده می شود؛ چه طور تازهای صوتی را بر می دارند چون «گوشت که حرف نمی زند»؛ چه طور

• خلاصه شده از گاردین.

باید جلوِ ماده‌های باردار را بگیرند تا به جنین‌شان آسیب نرسانند و چه‌طور پس از ساعات منع رفت‌وآمد همه‌چیز عوض می‌شود: با برداشته شدن منع قانونیِ آدم‌خواری حالا کاسبی پُرونقی در بازار سیاه گوشت رواج یافته است. «گوشت مخصوص» با رعایت ضوابط بهداشتی تهیه شده و بسیار گران است. «گوشت عادی» گوشتی است که نام و نام خانوادگی دارد. به علت وحشت از دزدیده شدن جسد‌ها از نعش‌کش‌ها، مُرده‌سوزان جای مراسم خاک‌سپاری را گرفته؛ آشغال‌خورهای گرسنه و دیوانه‌ی گوشت در تاریکی پُرسه می‌زنند و در همان حال شهروندان مرفه در قصابی‌ها دست‌های انسان‌را، که در کتاب «اندام فوقانی» خوانده می‌شود، و روی کاهوها قرار دارند، می‌خرند.

شاید جمع‌بندی مارکوس از دوره‌ی گذار و دوگانه‌باوری اخلاقی‌اش گاهی بیش از حد سنگین به نظر برسد («می‌اندیشد: کالا، کلمه‌ی دیگری که روی جهان سرپوش می‌گذارد»)، اما روایت خشک خبری و جملات بریده‌بریده‌ی بی‌روح فوق‌العاده تکان‌بخش‌اند. او در شوک به سر می‌برد، نه فقط بابت آن واقعیت تازه و دهشتناک انکارناپذیر، بلکه به دلیل مرگ پسر کوچکش. با طنز تلخی می‌گوید «آدم می‌تواند تقریباً به هر چیزی عادت کند، جز مرگ فرزند». پدرش در آسایشگاه به تدریج در جنون فرو می‌رود؛ سپس افسرده‌اش به خانگی مادرش پناه برده است و خواهرش، یک فرصت‌طلب بی‌فکر، با خوشحالی آموزش‌های یوتیوب را برای بریدن گوشت رأس خانگی‌اش دنبال می‌کند. اما شاید بزرگ‌ترین جراحت هستی‌فقدان حیوانات باشد. از وقتی برای جلوگیری از شیوع ویروس حیوانات را معدوم کرده‌اند، «سکوتی حکم فرما شده که کسی نمی‌شنود، اما وجود دارد».

چشم‌انداز عجیب و خالی این رمان یادآور یک رمان تکان‌دهنده‌ی آرژانتینی دیگر است؛ فاصله‌ی نجات‌نوشته‌ی سامانتا شوئبلین. آن رمان یک فانتزی و هم‌گونه، الهام‌گرفته از هراس‌خطرات زیست‌محیطی است: لاشه‌ی لطیف معادل استعاره‌ی آن رمان در زمینه‌ی تولید گوشت صنعتی است که

با صراحت پیش روی ما قرار می گیرد. این جا روند تولید گوشت خیلی عادی بیان می شود. باستریکا نشان می دهد که خوردن هم نوعان دارای شعور مان می تواند چه قدر راحت باشد.

نویسنده مؤلفه های ژانر وحشت را هم وارد رمان می کند و پلستی و انزجار تنیده در داستان را با خلقِ رومانیایی عجیبی که تداعیگر خون آشام هاست بیش تر می کند. او که مسئول یک شکارگاه است از عباراتی نظیر «از زمان آغاز جهان مادر حال خوردن همدیگه بودیم» و «بیا از وحشی گری لذت ببریم» استفاده می کند، اما دغدغه ی اصلی مارکوس نه گوشت که کلمات است: چگونه با کلمات جهان را می سازیم، چه طور از ناگفتنی ها سخن می گوئیم و خلا بین کلمات و واقعیت را چگونه پُر می کنیم. مارکوس در روایتی تند و صریح و سرشار از خون و خشونت، در حالی که می کوشد سنگینی کلمات دیگران را انتقال دهد، پی در پی از تشبیهات استفاده می کند — کلمات همسرش، هنگامی که از فرزند آینده شان حرف می زدند «بود خانه ای از نور، رگباری در هوا» بود که پس از مرگ پسرشان به «حفره های سیاه» تبدیل شد؛ حرف های خواهرش «همچون جعبه هایی پُر شده از کاغذ سفید» است که بوی «آدم بوی زندان و سرمای گزنده می دهند.» وقتی به آزمایشگاهی می رود که در آن روی انسان ها آزمایش می کنند، کلمات دانشمندی که آن جا را اداره می کند «مثل بچه وزغ های ریزی ردیف می شوند»؛ تمام این عبارت ها او را از بیان کلمات خودش باز می دارند.

این رمان شاید روایتی از بی کفایتی زبان در برابر شر باشد، اما ضمناً چشم اندازی غم انگیز از سکوتی ارانه می دهد که در انتظار انسان تنهامانده در جهان پس از انقراض گونه های دیگر است. آگوستینا باستریکا در این رمان بحث برانگیز و اندوه بار شمشیری دولبه را ماهرانه به کار می گیرد. این گفته ی مارکوس که «در نهایت گوشت گوشت است. مهم نیست از کجا می آید»، غایت یک اندیشه ی پادآرمانشهری و نیز حقیقتی روزمره است.